



پیوستگی هویت ایرانی و اسلامی

موضوع:

محمد آگاه

نگارنده:

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد واحد شیراز

سمینار هویت ملی اسلامی

بنام خدا

چکیده:

هویت دارای روح آگاهی است. این آگاهی، انسان‌ها را به سمت احترام به حقوق یکدیگر و احساس تعهد به این حقوق سوق می‌دهد. بنابراین، مفهوم هویت با قومیت تفاوت دارد. زیرا در معنای قومیت تعصب و جاهلیت نهفته است.

در تاریخ ایران، بسیاری از بزرگان در جهت اعتلای هویت مردم تلاش کرده‌اند. این بزرگان از طریق ادبیات، علوم عقلی، هنر ... آثار گرانبها و ارزشمندی را از خود بجای گذاشته‌اند که مایه افتخار و عزت ایرانیان بوده است. تلاش آنها، از یک جهت، موجب شکل‌گیری هویت ایرانی شده است، هویتی که شامل روح خردورزی، عقلانیت، غیریت و پهلوانی بوده است، از سوی دیگر، این فرهیختگان با استقبال از فرهنگ اسلامی، هویت ایرانی را با دین اسلام درآمیختند.

ایرانیان دین اسلام را از روی منطق و خرد پذیرفتند. زیرا فرهنگ ایران، رنگ و جلای خردورزی داشت. آنها دین اسلام را با فرهنگ خویش و امتداد آن تصور می‌کردند. هر چند خلفای عرب با تکیه بر خلافت عربی و قریشی، با تحقیر به ایرانیان می‌نگریستند اما، ایرانیان با بی‌اعتنایی به این امر، در شناخت دین واقعی و ترویج آن می‌کوشیدند و بالاخره نیز به همت خواجه نصیرالدین طوسی، اقتدار خلافت عربی را در ایران از بین بردند. آنها در برابر حمله‌ی مغولان متعصب و جاهل، با سختی‌ها دست و پنجه نرم کردند تا توانستند هویت ایرانی و اسلامی را حفظ کنند و حتی مغولان را با این هویت آشنا سازند و آنان را رام آن سازند.

طی یک تاریخ چهارده قرنیه فراز و نشیب، فرهنگ ایرانی و اسلامی چنان در هم تنیده شده است که تفکیک ایندو نه تنها موجب انشقاق و چنددستگی بلکه عامل بی‌هویتی خواهد شد.

سمینار هویت ملی اسلام

هویت متضمن معنای آگاهی است. این آگاهی به فرد و افراد یک جامعه حس مسئولیت می بخشد. در واقع، هویت عامل تعهد آور است. به عبارت روشن تر، هویت به ما می آموزد که در برابر خود و دیگران احساس مسئولیت کنیم. تعریف مذکور معنای هویت را از قومیت جدا می کند. زیرا در معنای قومیت، تعصب و حمایت ناآگاهانه و توأم با جهل نهفته است. بنابراین، ملتی که به هویت خویش دست یابد به حقوق یکدیگر احترام می گذارند. چنین ملتی آمادگی پیشرفت می یابد.

در این مقاله، تلاش بر این است که اشاره ای گذرا به تاریخ شکل گیری هویت اسلامی در نزد ایرانیان اشاره شود. برای این مقصود، به آشنایی ایرانیان به اسلام و استقبال آنان از این دین جدید توجه شده است. در واقع، ایرانیان توانستند با حفظ برخی از خصلت های مثبت خویش که البته با دین اسلام نیز سازگار بود؛ مثل تعقل گرایی و پهلوانی، با منطق و استدلال، دین جدید را بپذیرند و تاریخی ماندگار و ژرف از ادبیات و علوم دقیقه و عقلیه را از خود بجای گذارند.

لازم به یادآوری است که ممکن است عصر حاضر که سخن از جهانی شدن است، این ادعا مطرح شود که هویت ملی و یا اسلامی در فرهنگ جهانی هضم خواهد شد. بنابراین، بحث در مورد این گونه هویت ها محلی از اعراب نخواهد داشت. اما باید در نظر داشت که هویت معنایی مثبت و توأم با آگاهی است. اگر قرار باشد که جهان به سمت یک هویت آگاهانه پیش رود، نیاز به احترام به هویت خواهد بود. در واقع، جهان باید یک هویت جدید پیدا کند و آن هویت احترام به هویت ها، یعنی، هویت تعقل و انتخاب.

هرچند مطالب فوق نیاز به بحث بسیط و گسترده ای دارد اما در این مقاله به مواردی اشاره شده است که می توان در فرصت های مناسب هر بخش از مقاله را با نگاهی ظریف تر و استدلال های بیشتر دنبال کرد.

روش تحقیق

این مقاله به صورت تاریخی تحلیلی است. با استناد به موارد ضروری در تاریخ و گزینش نکات تاریخی، داده ها تحلیل می شود.

هدف

همان طور که در بالا اشاره شد، هویت عاملی موثر در افزایش آگاهی مردمان در احترام به حقوق یکدیگر و حفظ یکپارچگی است. در این تحقیق، ادغام هویت ملی و هویت اسلامی و یکی شدن آن مورد توجه است.

سمینار هویت ملی اسلام

ایران در دوران یزدگرد سوم دچار بی ثباتی و ضعف بود. این بی ثباتی ناشی جنگ های بی رویه و ممتد و اختلافات درباری بود. در یک دوره کوتاه، سیزده پادشاه، در ایران به قدرت رسیدند. حمله به ایران که یک واقعه اتفاقی و پیش بینی نشده بود به سرعت فراگیر شد و بالاخره عرب ها موفق شدند در مدتی نزدیک به نه سال کل سرزمین ایران را به تصرف خود در آورند.

زمانی که عرب ها وارد خاک ایران شدند، تحت تاثیر شعارهای برابری و مساوات قرار گرفته بودند. داستان دیدار سعد از رستم فرخزاد و نوع برخورد او با این سردار ایرانی موجب شگفتی درباریان شد. سعد به صورت بسیار ساده و بدون هیچ فرمایشی در کنار رستم نشست و از آداب مساوات جوینان اسلام سخن گفت. انتظار می رفت که ایرانیان با پذیرش دین جدید زندگی بهتری خواهند داشت. اما در واقع حکومت استبدادی برخی از خلفا به ویژه امویان خلاف انتظار بود.

نژادپرستی بنی امیه

در قرآن آمده بود که تعصبات قومی بی ارزش است و شخصیت انسان ها به تقوایشان است^۱. پیامبر ص نیز گفته بود که بین عرب و عجم فرقی نیست. اما در میان عرب ها، با استفاده از حدیثی که به پیامبر نسبت داده میشد، قریش حق سیطره بر همگان داشت. این موجب شد تا بنی امیه برای خود حقی قائل شود. زمانی که بنی امیه قدرت را به دست گرفت، کنترل ایران، نامطلوب و بیرحمانه بود. اموی ها نسبت به ایرانیان با دیده تحقیر می نگریستند. و سیاست سرکوب گری را پیشه کرده بودند. کنترل عراق و خراسان توسط امرایی چون زیاد و فرزندش، حجاج بن یوسف خلاف آن انتظاری بود که ایرانیان از ادعای عرب ها داشتند.

با این وجود، ایرانیان از نحوه ی برخورد خلفا، ناراضی بودند، شاید همین امر موجب شده بود که برخی گرایش های ضد اسلامی در گوشه و کنار ایران پدید آمد. اما زمانی که ایرانیان استقلال یافتند، خلاقیت خود را در گسترش تفکر اسلامی نشان دادند. به قول ملک الشعراء بهار:

گرچه عرب کرد حرامی به ما داد یکی دین گرامی به ما
گرچه ز جور خلفا سوختیم ز آل علی معرفت آموختیم

با انحطاط دوران اموی، عباسی ها به قدرت رسیدند. ایرانی ها نقش مهمی در به قدرت رسیدن عباسی ها داشتند. عباسی ها از خاندان ایرانی برمکی در امور اداری و دیوانی خود بهره می جستند. امید آن می رفت که ایرانیان مورد توجه قرار گیرند و روح قوم گرایی عرب که سایه بر ایرانیان افکنده بود از بین برود و حکام عرب موازین اسلام و عدم تبعیض را در برابر ایرانیان به کار گیرند اما دیری نپایید که ابوالعباس عبدالله بن محمد سفاح اولین خلیفه عباسی دست خود را به خون ابومسلم خراسانی و یارانش آلوده کرد. با آن که خلیفه هارون با این خاندان با خشونت عمل کرد. اما به مرور زمان در ایران قدرت های مستقل بوجود آمد. با آن که این قدرت ها از مردم و جامعه جدا بودند اما برای اندیشمندان ایرانی فرصتی دست داد تا هویت ایرانی خود را بروز دهند.

همان طور که گفته شد، ایرانی ها به سبب مقابله با بنی امیه، از عباسی ها استقبال کردند با آن که عباسی ها از این فرصت، سوء استفاده کردند. به مرور زمان برای ایرانی ها فرصتی به دست آمد تا در شرایط خاصی به ایجاد قدرت مستقل یا نیمه مستقل اقدام کنند. اولین حکومت، حکومت طاهریان بود. طاهر ذوالیمینین در به قدرت رسیدن مامون نقش موثری داشت. او امین، برادر مامون را که ادعای خلافت داشت، از میان برداشت، مامون نیز به پاس خدمات او یا از ترس قدرتش، طاهر را حاکم بر خراسان نمود. بدین صورت اولین حکومت نیمه مستقل در ایران بوجود آمد.

از این پس، ایرانیان توانستند توانایی و هنر خویش را به ظهور رسانند. در یک دوره چهارصد ساله؛ یعنی از زمان طاهریان تا انقراض خوارزمشاهیان، هویت ایرانی باز یافته و تقویت شد و این هویت با هویت شیعی و اسلامی در آمیخت. پایه های این دو هویت چنان قوی و مستحکم بود که حتی با حمله ی مغولان فرو نریخت بلکه چنان که اشاره خواهد شد به کمک دانشمندانی نابغه همچون خواجه نصیرالدین طوسی ادامه یافت.

به هر حال، در دوره ی عباسی ها ایرانیان از جور و ستم و اختناق دوران اموی ها رهایی یافتند و با حرکت بی سابقه و فراگیر توانایی های خویش را در کلیه ی علوم نشان دادند.

ادبیات ایرانی و اسلام

عده ای با رجوع به کتاب های ایران عصر پهلوی، به ترجمه های این کتاب ها پرداختند. از جمله ی این کتاب ها خدای نامه ها بود که ابن مقفع آن را تحت عنوان "سیرالملوک" به عربی برگرداند. بعدها این کتاب برای امیر طوس، منصور عبدالرزاق به فارسی ترجمه شد. این کتاب الهام بخش حماسه سرایان ایرانی شد و فردوسی، شاعر بزرگ عصر غزنوی شاهنامه اش را با الهام از آن به نظم در آورد. به قول حمید عنایت ایرانیان بیش از هر چیز به داستان های پهلوانی شاهنامه علاقه داشتند نه داستان شاهان و داستان های حماسه ای.^۲

ایرانیان در علوم عقلی دارای سابقه‌ی تاریخی بودند. آنها به دین زرتشت اعتقاد داشتند اما دین زرتشتی در تحولات تاریخی دچار تحریف شده بود و موبدان آن را در جهت ایده‌های خود بکار گرفته بودند. بنابراین، در برابر دین حاکم موبدان، معترضانی با توسل عقاید مانی و بعدها عقاید مزدکی، به مقابله با روش و رویه‌ی موبدان برخاستند.

با ورود اسلام به ایران و آشنایی فرهیختگان ایرانی به اسلام، گرایش به این دین گسترش یافت و ایرانیان در گسترش دین جدید تلاش کردند. ابن خلدون اقرار دارد که ایرانیان از بسیاری جهات برتر از اقوام دیگر در توسعه علوم خواه عقلی و خواه علوم دقیقه برتری داشتند. وی در طبیعیات اشاره به ابن سینا و خواجه نصیرالدین طوسی می‌کند^۷ و در علم طب به رازی و ابن سینا اشاره می‌کند.^۸ وی معتقد است که سیبویه در تکمیل علم نحو موثر بود و او را امام در این علم می‌شمارد و می‌گوید پس از او کسانی چون ابوعلی الفارسی و ابوالقاسم زجاج کتاب‌های درسی تهیه کردند.^۹ ابن خلدون در باب علوم عقلی اذعان می‌دارد که فارس‌ها در علوم عقلی بسیار قوی بودند.^{۱۰}

ماهیت دین اسلام مبتنی بر تفکر و عقل بود. اسلام بر پیروانش، کسب علم را فریضه کرده بود. زرین کوب در این مورد می‌نویسد:

"آمادگی مسلمین برای اخذ و نشر علوم و احادیثی که از پیغمبر در تشویق به دانش طلبی نقل می‌شد

... شروع یک نهضت علمی را در قلمرو اسلام سبب شد..."^{۱۱}

به هر حال، این ماهیت عقلانی در پایداری ایرانیان به دین اسلام بسیار موثر بود. پس، این ادعا اشتباه است که دین اسلام به زور شمشیر در ایران گسترش یافت زیرا تاریخ نشان داده است که زور قادر به تغییر فکر و اندیشه نیست و فقط بر ابدان تسلط دارد. در نصیحت خواجه نظام الملک طوسی به سلطان وقت آمده است. (خواندن متون قدیمی به مردم یک جامعه هویت می‌دهد و هویت چون وزنه‌ای که مردم یک سرزمین را از باد و باران و طوفان مصون می‌دارد به طوری که آنان دستخوش حوادث نمی‌گردند بلکه خود تاریخ ساز می‌شوند):

"پادشاهان را رای قوی به از لشکر قوی"^{۱۲}

و به قول یکی از شعرا:

سمنار هویت ملایر اسلام
به لشکر می‌توان شهری گشودن
به راه علم باید دل ربودن

ادوارد براون در "تاریخ ادبیات ایران" کلام نلدکه "پر مغز" می‌شمارد و از قول وی می‌نویسد:

"تمدن و فرهنگ یونان هرگز جز با سطح زندگی مردم ایران تماس نیافت، اما دین اعراب! [اسلام] و

آداب

و رسوم آنها تا قلب ایرانیان نفوذ کرد"^{۱۳}

بنابراین، ایرانیان با تفکر و تعقل، اسلام را پذیرفتند و به بسط و نشر آن همت گماشتند و برای نشر و گسترش آن از عقل استفاده کردند.

ایرانی ها در تمام حوزه های فقه اسلامی راهبر بودند. داستانی که از گفتگوی هشام ابن عبدالملک با یکی از علمای رصافه بیان شده است، حاکی از آن است که ایرانیان در کلیه ی شهرهای مهم آن زمان، توانایی فقاقت داشتند.

نهضت ایرانیان در برابر ظلم و ستم خلفای عرب

ابومسلم خراسانی جزء اولین کسانی بود که در ایران به مقابله با اموی ها برخاست. او به کمک عباسی ها شتافت و آنان را در به قدرت رسیدن یاری رساند. اما سپس خود گرفتار دسیسه ی آنان گردید. درمورد مذهب ابومسلم سخن بسیار گفته شده است. عده ای مثل زرین کوب احتمال می دهد که او زرتشتی بود. اما برخی او را شیعه می شناسند.^{۱۴} به هرحال، شعاری که بر پرچم طرفداران ابومسلم خراسانی نوشته شده بود، آیه ی زیر بود^{۱۵}:

" اذن للدين يقاتلون بانهم ظلموا و ان الله على نصرهم لقدير"^{۱۶}

با کشته شدن ابومسلم خراسانی، بعضی از ایرانیان بنا بر مخالفت ها ی افراطی نهادند. واکنش افراطی این گروه از ایرانیان، به جای مقابله با عباسی ها، تبدیل به مخالفت با اسلام شد. در واقع لجاجت با رفتار تند و غیر اسلامی عباسی ها، منجر به پیدایش حرکت های افراطی شد. کشتار بی رویه ی مسلمانان، از موارد ضعف این حرکت ها به شمار می آید.

نهضت شعوبیه نیز از جمله حرکت ها و واکنش هایی بود که بر ضد جور و ستم عرب ها بوجود آمد. این نهضت در ابتدا با آیه ای از قرآن شروع به فعالیت کرد. در واقع، این نهضت، علیه نژاد پرستی عرب ها و تبعیض نژادی بنی اموی ها بود. اما به مرور زمان، شعوبیه تبدیل به یک حرکت نژادپرستانه شد^{۱۷}. ذبیح الله صفا می نویسد که کتاب های آنان " بر اثر تغییر روش فکری ایرانیان در اعصار بعد و نفوذ شدید اسلام و نظایر این امور از میان رفت"^{۱۸}

حمله مغول ها به ایران

با حمله ی مغول ها به ایران، این کشور یکپارچه به خاک و خون کشیده شد. مراکز علمی ایران از بین رفت. مرو، بلخ، نیشابور و ری که به مدت پنج قرن به صورت مرکز نشر علم و دانش در آمده بودند، مورد تهاجم تخریب گرانه ی قوم مغول قرار گرفت. شهرهایی مثل توس که مرکز ظهور شاعرانی چون فردوسی بود با خاک یکسان شد.

تا قبل از حمله مغول ها، ایرانیان توانسته بودند با خلاقیت ها و استعداد وافرشان در برابر نژادپرستان اموی مقاومت نشان دهند. آنها توانستند در کنار همه ی مشکلات، در گسترش فرهنگ اسلامی، حداکثر همت خود را برنند. آنها

ضمن پذیرش اسلام، در جهت تعالیم اسلامی، به فراگیری علوم مختلف تلاش بی حد و عد انجام دادند. شعرا، عرفا، طبیبان، منجمان و با هم وغم و تلاش مستمر اسلام را با دانش خویش در آمیختند و در تبلیغ آن کوشش بسیار کردند. بدین ترتیب، پایه های عمیق اسلامی با تفکر و اندیشه خود مستحکم ساختند.

بنابراین، ایران با آن همه عظمت و شکوهی که در برخورد با اسلام بدست آورده بود، هم اینک بار دیگر مورد حمله مغول ها قرار گرفت. این حوادث ؛ بار دیگر، کشور ایران را به سیر قهقرا کشاند. با این وجود، ایرانیان با همه ی سختی ها و مشقت ها که از رنج حمله مغول بر آنها تحمیل شده بود، در جهت حفظ معارف و تفکر اسلامی کوشا بودند و از پای ننشستند و بدین وسیله وارد دور جدیدی از تاریخ خود شدند.

ایرانیان با همان تلاشی در برابر قدرت های اموی و عباسی و سلاطین حاکم بر ایران بکار برده بودند از راه های مختلف اعم از دیوان سالاری، ارائه اندرز به پادشاه و نوشتن کتب گوناگون در جهت حفظ هویت ایرانی و اسلامی کوشش می کردند. یک نمونه ی بارز این ادعا را در جهد و زحمت های توأم با رنج و مشقت خواجه نصیرالدین طوسی می توان جستجو کرد.

خواجه نصیرالدین طوسی خود اذغان می دارد که دوران سختی را می گذارنده است. اما این دانشمند نابغه هرگز در برابر حوادث بد روزگار از پای ننشست. او با آن که در برابر خطرناک ترین موقعیت قرار داشت، دست از تلاش و کوشش مستمر در جهت حفظ استقلال ایران و گسترش اسلام بر نداشت.

خواجه می دانست که نزدیک پادشاهان شدن، به معنای جان در کف دست نهادن است اما کوشش این بود که اجازه ندهد که تخریب گری فر هنگ مغول دامن تمام ایران را بگیرد. او معتقد بود که جلو سیل نمی توان ایستاد بلکه باید آن را در مسیر کانال ها قرار داد تا از شدتش کاسته شود. منظور خواجه آن بود که نمی توان در برابر مغول ها به ناگهان مقابله و ایستادگی کرد بلکه باید آنها را آرام آرام رام کرد.

در واقع، خواجه به خوبی می دانست که نمی توان به مغول ها به یک باره هویت بخشید. روزگاری گذشت تا اینکه مغول ها به فرهنگ ایرانی و اسلامی دل بستند. و در دوران ایلخانیان، دین اسلام به رسمیت شناخته شد.

به تدبیر خواجه بود که هولادوخان، آخرین اقتدار عربی را بر سر ایرانیان زدود؛ اقتداری که حاصل چند قرن شعار "قریشی بودن خلافت بود. در این مورد جلال آل احمد می گوید خواجه در واقع با تدبیر و اندیشه ی خویش از برآیند سیلی در فرو نشاندن سیلی دیگر بهره جست.^{۱۹}

به هر حال خواجه، با تلفیق فرهنگ ایرانی و اسلامی و توسعه دادن آن، توانست در جهت حفظ این دو هویت نهایت سعی را مبذول بدارد. به قول بلک

" فلسفه سیاسی توسی ترکیبی از افکار ارسطویی و ایرانی بود. او فلسفه را با اندرزنامه نویسی تلفیق نمود ، و بدین ترتیب، ارتباط تشیع و فلسفه را حفظ کرد." ۲۰

همو می گوید:

" رژیم های مغولی در ایران و مناطق دیگر، مجذوب ساختار سیاسی، فرهنگ و شیوه زندگی اسلاف ایرانی - اسلامی خود شدند." ۲۱

هویت های همگرا یا واگرا

آنچه تا کنون در بالا بیان شد، اشاره ای مختصر به تلاش ایرانیان در ایجاد تلفیق بین فرهنگ ایرانی و اسلامی بود. این تلاش به یک شب بدست نیامد بلکه حاصل سال ها و قرن ها سعی و کوشش ممتد بود. دوام یک فرهنگ، به غنای آن فرهنگ بستگی دارد. تلاش شعرا، ادبا، فلاسفه، معماران، هنرمندان و عارفان همه و همه برگرفته از فرهنگ اسلامی و درعین حال فرهنگ ایرانی است. این عظمت متمدنانه را ایرانیان ساختند.

اگر این دو فرهنگ از یکدیگر جدا شوند، هویت ایرانیان تجزیه خواهد شد. روح همکاری و تعاون از میان رخت بر می بندد. هنر ایرانی، تلفیق دنیا با معنا بوده است، ایرانیان به دلیل خرد ورزی، تفکر و تامل را به جای جهل و نادانی پذیرفته بودند. از آنچه عقلانی بود، استقبال کردند و از غیر عقلانیت دوری گزیدند، استقبال از اسلام به همین روی بود. بنابراین، تفکیک عنصر عقلانیت ایرانی و عقلانیت اسلامی که حاصل تلاش قرن ها تفکر عمیق در قالب علوم مختلف بوده است، حس مسئولیت، روحیه ی تلاش برای یکدیگر را از بین می برد. در واقع یک هویت را در مقابل دیگری قرار دادن به معنای نفی چهارده قرن تلاش و کوشش است. یکی از نویسندگان معاصر در این مورد می گوید:

" ... ایران در واقع، در دنیای اسلامی همان رسالت را داشت که آلمان در غرب. اگر به گفته هگل مشعل

تفکری

که یونانیان افروختند آلمان زنده نگاه داشت. از چراغ امانت آسیایی در اسلام، ایران پاسداری کرده. ناسیونالیست های جدید کشور ما که منکر اسلام و این جنبه از تاریخ ایران هستند و به سبب انزنجار از هر آنچه اسلامیست، دست به سوی تاریخ ایران باستان دراز می کنند و به نوعی اسطوره زدگی دچار می شوند به این نکته توجه ندارند که انکار اسلام انکار چهارده قرن تمدن و تفکر ایرانی است. ایران ، برخلاف نظر این ناسیونالیست

ها، اسلام را پذیرفت و به آل محمد عشق ورزید و در تکمیل و تلطیف فرهنگ اسلامی از تمام امکانات نبوغ قوی خود مدد گرفت^{۲۲}

به هرحال، عده ای در عصر معاصر، با یک رویکرد تاریخی، به قصد مقابله با این هویت در هم آمیخته، توجه خود را به ایران باستان معطوف داشتند. اینان نسبت به تاریخ پر عظمت ایران بعد از اسلام و وجود دانشمندان و منفکران بزرگ عصر اسلامی، مثل بوعلی، بوریحان، زکریا و ... بی توجه بودند. تمایل به سره نویسی و رجوع به اشعار شاعرانی چون فردوسی از ویژگی های این گروه از نویسندگان بود.

تاکید آنان بر عصر باستان به جای ایجاد فرهنگ، به انشقاق فرهنگی منجر می شد. زیرا برای ایرانیان، کنار گذاشتن یک فرهنگ چهلده قرن معقول به نظر نمی رسید. ولی بهر حال، در جامعه ایرانی، حداقل در سطح تحصیل کردگان موجب شقاق و دو دستگی می شد. به عنوان مثال، در ادبیات، گاه برخی نویسندگان تحت نام سره نویسی به واژه های دیرینه و غیر مانوس روی آوردند تا از واژه های عربی بپرهیزند. تقابل این نوع تفکر با آنچه ایرانیان از ادبیات فارسی دوران سعدی گرفته بودند، می توانست، شکاف زبانی و فرهنگی بین ایرانیان ایجاد کند، هرچند که امکان بازگشت به زبان پهلوی میسر نشد اما به هرحال، تا حدودی عده ای را به سمت خود کشاند. به طور کلی، برای ایرانیان بسیار دشوار بود که به واژه های نامانوس عصر باستان رجوع کنند، آنچه فردوسی از عجم زنده کرده بود با آنچه این نویسندگان وارد کرده بودند، تفاوت بسیار بود. به عنوان مثال یکی از این نویسندگان چنین می نویسد:

افروهیده ای کز ره نیر نود هویدا ست از گفت او فرزند بود
فری بر فراتین فرویده اش فهی چامه های ابرخیده اش
بفرجوده های سخن پروری سزد گر زند لاف پیغمبری^{۲۳}

اگر فردوسی، به گذشته ی تاریخی ایرانیان اشاره داشت، به سبب آن بود که خرد ورزی و فضیلت را مطرح کند نه آنکه بر مشروعیت پادشاهان، مهر صحت گذارد. او حتی در برخی از اشعارش پادشاهانی را چون انوشیروان که به عدالت شهرت یافته بودند مورد نکوهش قرار می دهد. چنانکه به داستان به سیاه چاه انداختن بزرگمهر وزیر خردمند انوشیروان اشاره می کند. فردوسی از قول این وزیر دانا چنین می نویسد:

زسختی گذر کردن آسان بود دل تاجداران هراسان بود^{۲۴}

برخی از این نویسندگان، برای تاکید بر گرایش باستانی خویش، از کتابی به نام دساتیر بهره می جستند اما بعدها معلوم گشت که این کتاب جعلی بوده است. در واقع، می توان گفت که این گونه حرکت های سریع و عجولانه، برخلاف خردورزی ایرانیان باستان و اشعار فردوسی بود. به قول یکی از نویسندگان:

“ناسیونالیست های باستان گرای ایرانی از تمام عناصری که در ساختن یک ملت واحد نقش دارندکیش، تاریخ و احساس، از قبیل نژاد، زبان، مشترک، یگانگی فرهنگی و سرنوشت مشترک، بیشترین اهمیت و بها را به تاریخ باستان دادند”^{۲۵}

این در واقع یعنی تفکیک فرهنگ ایرانیان و منحصر دانستن آن در یک چیز. در حالی که به قول یکی دیگر از نویسندگان، “قدرت وحدت بخشی صفت غالب فرهنگ ایران بود.”^{۲۶}

نتیجه گیری

هویت ایرانی و اسلامی، در طول چهارده قرن تلاش و کوشش ادیبان، علما، صاحب نظران، چنان به هم پیوسته است است تفکیک آن غیر ممکن است. ایرانیان به دلیل خرد ورزی و عقل گرایی، اسلام را پذیرفتند و در ترویج آن همت گماشتند. آنها دین اسلام را تکمله ی دین پیشین خود می دانستند. این هویت ترکیبی نشانگر روح تلفیقی ایرانیان است که هرآنچه عقلانی و انسانی می پذیرند. روح اسلامی نیز انسان را دعوت به تعقل و تفکر می کند. بنابراین، ایندو، در یک سطح کلان، قادرند با کلیه فرهنگ ها برخورد مسالمت آمیز داشته باشند و نیکی های فرهنگ های دیگر را پذیرا باشند. بنابراین، جا دارد که در مورد روحیه این هویت در برخورد با فرهنگ های دیگر که در عصر جهانی شدن مطرح است، مطالعات بیشتری به عمل آید.

پانویس:

- ۱ یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرکم عندالله اتقیکم ، ن ک به سوره حجرات، آیه ۱۳
- ۲ حمید عنایت، نهادها و اندیشه های سیاسی در ایران و اسلام، (تهران، انتشارات روزنه، چاپ دوم، ۱۳۷۸)، ص ۹۷
- ۳ محمد امین ریاحی، کسایب مروزی، زندگی، اندیشه و شعر او، (انتشارات علمی، چاپ ششم، ۱۳۷۳)، ص ۳۶
- ۴ همانجا، ص ۳۷
- ۵ همانجا، صص ۶۵-۷۲
- ۶ ابوالقاسم فردوسی، متن کامل شاهنامه، بر اساس نسخه ی چاپ مسکو، (تهران، نشر پیمان، ۱۳۷۹)، ص ۱۳
- ۷ ابن خلدون، مقدمه، (بیروت، دار و مکتبه الهلال، ۲۰۰۰م)، ص ۳۰۹
- ۸ همانجا
- ۹ همانجا، ص ۳۴۰
- ۱۰ همانجا، ص ۳۰۱
- ۱۱ عبدالحسین زرین کوب، کارنامه اسلام، (تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ نهم، ۱۳۸۲)، ص ۴۷
- ۱۲ خواجه نظام الملک طوسی، سیاستنامه، (تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۵)، ص ۱۰۲
- ۱۳ ادوارد براون، تاریخ ادبیات ایران، (تهران، سازمان کتاب های جیبی، چاپ دوم، ۱۳۴۲)، ص ۱۴
- ۱۴ ذبیح اله صف، تاریخ ادبیات در ایران، (تهران، انتشارات فردوس، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۱)، ص ۵۰
- ۱۵ مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، دنالود از اینترنت، ص ۱۹۵
- ۱۶ سوره حج، آیه ۳۹
- ۱۷ مرتضی مطهری، بررسی اجمالی نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، (تهران، انتشارات صدرا، چاپ بیست چهارم، ۱۳۷۷)، صص ۱۱-۱۲
- ۱۸ ذبیح اله صف، پیشین، ص ۲۹
- ۱۹ برای مطالعه بیشتر رک به: جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، (تهران: انتشارات فردوس، چاپ دوم، ۱۳۷۴)، صص ۱۸۶-۱۸۷
- ۲۰ آنتونی بلکه تاریخ اندیشه سیاسی اسلام از عصر پیامبر تا امروز، ترجمه حسین وقار (تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۵)، ص ۲۳۶
- ۲۱ همانجا، ۲۱۹

داریوش شایگان، آسیا در برابر غرب، (تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ چهارم، ۱۳۸۲)، ص ۱۹۰^۲
رضا بیگلرلو، باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران، (تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰)، صص ۱۴۷-۱۴۸^۳
ابوالقاسم فردوسی، پیشین، ص ۱۱۶۹^۴
رضا بیگلرلو، پیشین، ص ۹۰^۵
داریوش شایگان، پیشین، ص ۱۷۷^۶



سمینار هویت ملی اسلام